

متن پرسش

جناب آقای طاهرزاده سلام علیکم: فایل صوتی صحبت آقایان وطن فدا، عبدالکریمی و شهرستانی به همراه تقریری نقد و کوتاه از شما به دستم رسید. با شنیدن صحبت آقایان محترم به انضمام تقریر شما، برآن شدم آنچه پیش روست را عیان کنم. می دانم چنانچه انسان صاحب هم باشد، هرگز بریده از دیگری نیست اما من به خود دیگر این هم را این گونه و در گفتگو دنبال نکرده ام بلکه می دانم هر چه شود من ته چاه دیگری ام هستم. سخنم را با رجوع به پرسش و پاسخی که بواسطه ی یکی از مخاطبین شما عرضه داشته شده است، آغاز می کنم. سلام بر استاد گرامی: و با سلام به آن رفیقی که از جنابعالی «وداع» کرد؛ پیرو سؤال و جواب شماره ۲۲۴۷۴ خواستم نکاتی را در خطاب به ایشان عرض کنم. بنده آن روزهایی که کتاب «آشتی با خدا» و «ده نکته در معرفت نفس» را مطالعه کردم در این تصور بودم که همه ی آنچه باید به دست آورم را، خدا به من داده است. تا این که با برهان صدیقین و کتاب «خویشتن پنهان» و بحث های معاد شما روبرو شدم و دیدم عجب میدانی است میدان معارف اسلامی. تصورم این بود که دیگر بهتر و بالاتر از این نمی شود تا بالاخره با شرح شما در کتاب حبّ اهل البیت و کتاب «آنگاه که فعالیت های فرهنگی پوچ می شود» روبرو شدم. در پیش خود گفتم خدایا! آیا بشر بعد از چنین نگاهی به اهل البیت، جای دیگری هم می تواند برود و باز کتاب «سلوک ذیل شخصیت حضرت امام خمینی» پیش آمد تا بفهمیم امروزه راه اهل البیت چگونه می تواند ادامه یابد. خدا می داند با مطالعه آن کتاب احساس کردم در مغز عالم قرار دارم و همه چشمه هایی که باید بر روی انسان گشوده شود از طریق «سلوک ذیل شخصیت حضرت امام» پیش خواهد آمد و این علاوه بر مباحثی بود که شما در کتاب های مربوط به انقلاب اسلامی نمودید. همچنان با کتاب سلوک بسر می بردم و می برم که با مباحث «گوش سپردن به ندای بی صدای انقلاب اسلامی» روبرو شدم و متوجه گشتم در بستر سلوک ذیل شخصیت امام، راهی به سوی عالم معنا به صورتی گشوده می شود که دیگر می توان به چیزی گوش سپرد که آن قصه حقیقت این تاریخ است و در ساحتی می توان وارد شد که ثمره همه آن چیزی است که انقلاب اسلامی به بشر این تاریخ عطا کرده است. این سخنانی است که بنده از خود شما آموختم. سؤال من از آن رفیق عزیز که بنا دارد با شما وداع کند آن است که (تو در آینه این تاریخ به کجا خواهی رهسپار شوی که در آن جا صدایی حقیقی تر از صدای انقلاب اسلامی به گوش می رسد). این سخن بنده بود با آن رفیق. نمی دانم می توان گفت نکند آن رفیق انتظار دارد شما با نظر به مشکلاتی که مردم را فرا گرفته است در امور جزئی وارد شوید. نظر شما چیست؟ - باسمه تعالی: سلام علیکم: البته این که انسان متوقف در شخص و

شخصیتی نشود، چیز پسندیده‌ای است. عمده آن است که کمک کند و بگوید: «رهسپار چه میدانی است» تا بقیه را نیز به وسعتی که او بدان دست یافته است، وارد کند. هایدگر از استادش هوسرل در رابطه با پدیدارشناسی عبور کرد و نشان داد که پدیدارشناسی استادش هنوز در گردونه‌ی سوژکتیویته است و با این کار، خدمت بزرگی به ما نمود تا بفهمیم که پدیدارشناسی اگزیستانسیال ما می‌باشد و برای ما شبکه‌ای از حضور با پدیده‌ها پیش می‌آورد. و چه خوب بود که در این شرایط تاریخی تفکر، گفتمان این نوع عبورها به میان آید تا هرچه بیشتر به صورت حضوری و وجودی با حقیقت دوران که انقلاب اسلامی است مرتبط باشند. بنده هم نمی‌دانم که آیا چنین انتظاری از من هست که در امور جزئی و موسمی وارد شوم، در حالی که تجربه‌ی سه دوره‌ی مدیریت، بنده را متوجه کرد که اگر به صورت زیربنایی مسائل خود را حل نکنیم و معارف لازم را به میدان نیاوریم باید به گفته حافظ «چو بید بر سر ایمان خویش می‌لرزم» مصداق ما باشد. موفق باشید. در توجه به صحبت آقایان محترم (وطن فدا، عبدالکریمی و شهرستانی) و همچنین پرسش و پاسخ آن مخاطب گرامی با جنابعالی، تا حدودی چرایی این پنداشتها از خویش را دریافتم. من نمی‌دانستم در این نقشه، راه بدین سان واضح است و مهیا و ما، از بی‌چشمی پی خود می‌گردیم. نمی‌دانستم آب این چنین در دست است و ما دیوانگان به خودآزاری مفرط گرفتار آمده ایم. نمی‌دانستم می‌شود عطش را حلوا حلوا کرد و عمری در خیال آب به اشارت زیست. میان کدامیک از اینان دیگر تفاوتی ست؟ آنکه ندای سنت و مدرن و پس و پیشش را سر می‌دهد یا آنکه در ایستگاه فروبستگی و گشودگی سخن می‌گوید؟ دل ما در وقوع می‌تپد و حالا هر چه می‌شنویم از خیال آب، آب می‌خورد. اما بی‌چاره به بی‌راهه می‌زند. دیر هم بشود، دست خالی را به خیال، خوشتر می‌دارد. اینک ناشکیبایی و تعجیل در تعیین تکلیف همه، گویا مرز میان مرزبانی انقلاب و اثبات آن را به آشوب انداخته است. تعجیل با اثبات، پی‌تمایز است و با تمایز امان می‌گیرد. تیغ تعجیل، تند است. راه را می‌برد. متانت چشم به راهی، راه می‌شود اما به خنجر و در سینه. سینه را می‌شکافد از پی راه. ایستاده، این پا و آن پا می‌زگفتگو را در حرارت سینه تبر می‌زند. دیگر با جوهر سرد حاضر نمی‌شود بلکه این آتش اشک و خون است که یکی در میان سخن می‌گوید و می‌سوزد و به قدر مرگ، لحظه به لحظه تاب می‌آورد. تعجیل؛ به اثبات شکم سیر می‌کند و پاسداشت؛ گرسنه و نزار، چشم به راهی را فرا می‌خواند. شاید حقیقت قبل از زبان به دست هایمان نگاه می‌کرد. دست کشیدن از مفهوم، دست کشیدن از همه‌ی داشته‌هاست و تعجیل، دل به دست و پیمان‌های خالی نمی‌دهد. نیک می‌دانم نمی‌شود انسان بود و به این بی‌چارگی خوی گرفت و به صرافت نیفتاد. اما یوسف هم ته آن چاه است و از برادران تهی تر. پیغامبران هم اگر به معجزه خواندند در برابر حقیقت سابقا بر دیگری عاجزند. با این همه؛ بانگ گشودگی چطور دست از نهیب فروبستگی‌ها می‌شوید وقتی همه در یک چاه نشسته‌اند؟ و این بی‌صبری تعجیل، آه از تعجیل که در آن یا باید سر به دروازه‌ی گشودگی‌ها خم کرد، یا به موج ساختارها پیوست، یا از آن طرف، حظ نبودن را برد. در غیر این صورت صلاح خسروان آن است به دعوت و میانجیگری دلسوزان، رنج و اندوه

را «دغدغه» نام نهند و سرها را به بند مناسبات و حوالاتش گردن زنند. آنکه نیهیلیسم را به ذره ذره چشیده باشد، لابد باید بداند نیهیلیسم وضع پلید و تأسف بار یا فحش و دشنام نیست که در طرف مقابل، شایسته و پسندیده باشد از آن عبور کنیم و با آن به فاصله افتیم. به یمن نیهیلیسم است که دریافته ایم حقیقت کمر شکن است و آذوقه ی راه نیست که مبادا رهرو به ضعف بنیاد گرفتار و درمانده شود و در انتها؛ در خیال فترت، قوت فقر بمکد. زکریای سخن به یحیی نشانه خواست و مهر سکوت بر زبان مرد اراده ی الهی، تمام آن بشارت بود. می شود در اراده ی الهی به گنگ سکوت افتاد اما پاسدار حقیقت ماند. می شود اراده ی الهی به سستی عافیت نرود اما جرعه ی تلخ ناچاری را به مزده ی بشارت سرکشد. نوش باد بی چاژگان را. تا آن روز...

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: آیا ما را عهدی هست؟! عهدی که بتوان آن را عهد دانست؟! در نسبت با آن عهد در کجا هستیم؟! بیگانه با آن؟ و یا بر سر پیمان با آن همچنان حاضریم؟ در آقای عبدالکریمی هرچند دوست دارند همه را دوست داشته باشند، ولی معلوم نیست چرا و بر اساس چه عهدی؟! آیا صرف ایرانی بودن برای این دوست داشتن کافی است؟ آقای شهرستانی مانده اند چکار کنند، باید در مورد ایشان عجله نکرد. آقای وطن فداء نسبت به عهد خود سرزنده است و آرام آرام به پهن دشت های وسیعی که آقای شهرستانی بنا داشتند برسند، و هنوز نرسیده اند؛ می رسد. آیا ما را عهدی هست؟! نسبت به آن عهد، کجا هستیم تا بقیه را به جرم آن که بر آن عهد وفاداریم، اتهام یهودی گری زنیم. عجا! اگر بر عهد اصیلی اصرار شود و در مسیر سنت انبیاء کوتاهی نکنیم، ما در تعصب یهودی گری هستیم؟ و خود را امت برگزیده پنداشته ایم؟ در حالی که آموزه های دینی آنچنان آغوش ما را گشوده کرده است که صد لعن و نفرین بر داعشی گری می فرستیم، اما از ترس یهودی گری، از عهد خود پای بیرون نمی زنیم. آری! همه را باید دوست داشت، اما این را هم در بستر عهد دینی شکل می دهیم تا نسبت به عهد خود بیگانه نباشیم. موفق باشید